

بسته پیشنهادی سیریزا پس از رفراندوم: فریب بزرگ یا اطاعت کوچک

چگونه می توان راهی به خلاصی از این کابوس گشود؟

خیات مازیار

« فریب دادن دیگران و فریب دادن خود از طریق فریب آنان؛ این است خرد پارلمانی به طور خلاصه! چه بهتر! » کارل مارکس

دولت سیریزا کمتر از یک هفته پس از رای قاطع مردم یونان علیه طرح های پیشنهادی ترویکا، بسته پیشنهادی ای را به پارلمان یونان تحویل داد که بیش از آنکه پیرو رای ۵ ژوئیه مردم باشد تابع برنامه پیشنهادی ۲۵ ژوئن ترویکا بود. کاهش ۱۳ میلیارد دلاری بودجه عمومی که شامل افزایش مالیات بر رستوران ها، مواد غذایی، هتل ها، انرژی، آب، دارو، کتاب و تئاتر است؛ لغو پرداخت کمک های مالی به ۲۰۰ هزار نفر بازنشسته فقیر تا دسامبر ۲۰۱۹ و نیز لغو فوری پرداخت کمک های مالی به بازنشستگانی که وضعیت اقتصادی شان « مناسب » تشخیص داده شود؛ افزایش سن بازنشستگی به ۶۷ سالگی تا سال ۲۰۲۲ و افزایش مالیات بر شرکت ها بر اساس درصدی که مورد نظر IMF بود. این طرح پیشنهادی - که به تصویب پارلمان یونان نیز رسید - چیزی نیست جز تداوم چندماه عقب نشینی گام به گام و تدریجی اما مستمر دولت چپگرای سیریزا در مقابل فرامین و دستورات ترویکا. سیریزا در این راه نه تنها از بسیاری از وعده های انتخاباتی خویش همچون ارتقاء حقوق های کارمندان، دستمزدهای کارگران و مستمری بازنشستگان، افزایش مراقبت های پزشکی و دارویی رایگان به بیکاران و شماری دیگر از اقدامات و وعده های ضد ریاضتی خویش روی برگرداند، بلکه برخلاف اصل دوم برنامه ی چهل ماده ای خویش به طرزی طعنه آمیز در عوض « تغییر نقش بانک مرکزی اروپا » - همچون یکی از سرنیزه های ترویکا - با سرعتی بیشتر از هرمس، پیام آور تغییر نقش خویش همچون مجری و خادم خدایان سرمایه در برلین و بروکسل شد.

در مقابل این چرخش افسانه ای و قابل تأمل سیریزا، از هم اکنون بازار اتهام و افترای خیانت علیه این دولت و حزب سیریزا و به ویژه رهبری آن داغ شده است؛ اتهامی که اگر سیریزا را در کنار اسلاف سوسیال دموکرات آن قرار دهیم، همواره یکی از کلیشه ای ترین و پرتکرارترین تفاسیر و حملات علیه چرخش به راست این احزاب و دست شستن آن ها از شعارها و وعده هایشان پس از کسب قدرت بوده است. اما آیا نباید در مقابل این تفسیر نخ نما و دم دستی و وسوسه ی رمانتیکِ غَم کردن با سمه ای آن

مقاومت کنیم و در بدل شدن سوسیال دموکراسی - و چپ رادیکال - در قدرت به دولت های خوب و حرف گوش کن و مطیع فرامین قواعد سرمایه در پی قواعدی مبین باشیم؟ آیا از حزب کارگر بریتانیا تا سیریزا در یونان نمی توان خطی ممتد، روشن و به قاعده از نوعی تدبیر و رئال پولتیک تن دادن به نوعی «واقع بینی» سیاسی دید که خود را همچون لازمه ی اداره و مدیریت یک رژیم سرمایه داری بر هر حزب و جریانی تحمیل می کند؟ تا چه میزان می توان انتظار داشت که این گونه دولت های چپ پس از کسب قدرت پارلمانی و اجرایی در مقابل قدرت فراپارلمانی و همه جا حاضر نهادهای سرمایه داری و فشارهای آن مقاومت کرده و نظم موجود را دگرگون سازند؟

اینکه در یونان بحران زده، سیریزا می تواند کماکان با طرح برنامه های کلاسیک سوسیال دموکراسی نارضایتی، استیصال و خشم توده ها را هدایت و رهبری کند، علاوه بر آنکه نشانه ای از ضعف شدید و غیاب نیروی انقلابی سوسیالیستی است، تأیید دیگری بر لزوم ایجاد و سازماندهی چنین نیرو و جریانی است؛ نه فقط به مثابه ی سازمان انقلابی پرولتاریا جهت مقابله با نظم سرمایه، بلکه همچنین به عنوان تنها ضامن و منبع حافظه ی تاریخی طبقه ی کارگر و زحمت کشان جامعه. در پرتو وجود، مبارزه و آگاهی بخشی مؤثر چنین نیرویی است که سراب سوسیال دموکراسی نمی تواند چنین پتانسیل انقلابی و مبارزاتی را به هدر ببرد و در آن شرایط است که توده ها از یاد نخواهند برد که سوسیال دموکراسی - چپ رادیکال در نهایت همان بازیگر قدیمی نقش زندانبان خوب توده های دربند نظم موجود سرمایه است و نه چیزی بیش. زندانبانی که دیگر باتوجه به شرایط خاص نظم موجود که در چند دهه ی اخیر به صورت روزافزون در بحرانی ساختاری و گریز ناپذیر گرفتار شده است، حتا عاجز از برآورده ساختن حداقل وعده های خویش است.

در شرایط بحران ساختاری سرمایه که در چند دهه ی اخیر سرمایه داری را زمین گیر کرده و باتوجه به معضل «رکود ممتد» که میدان را برای توسعه و جولان دهی بی سابقه ی سرمایه مالی و سروری آن بر دیگر بخش های سرمایه فراهم کرده است و نیز اینکه امکان تعویض و جابجایی تضادهای سرمایه به علت فراگیر شدن آن در تمامی بخش ها، در تمامی سرزمین ها و در تمامی دقایق دهه های اخیر نامیسر شده است، که عملاً، نقدا و عینا اجرای حداقل برنامه های فریبای سوسیال دموکراسی را ناممکن ساخته؛ مقایسه هایی از جنس آن چه در چند وقت اخیر میان بخشش بدهی های آلمان پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۵۳ و بخشش یا تعویق بدهی های یونان کنونی انجام گرفت یا ناشی است از بی اطلاعی از تفاوت های بنیادین این دو دوره ی تاریخی و یا گونه ای امید واهی و گمیک برای نوعی پروپاگاندا تبلیغاتی جهت تحریک ترحم و رأفت نهادهای مالی و بانک های اروپا. دو گزینه ای که در بدتر بودن دست کمی از هم ندارند. در مقابل این قبیل مقایسه های بی پایه و حرکات زیگزاگی و نمایش های تبلیغاتی چپ رادیکال،

این سرمایه داری و بازوهای مالی و اجرایی آن اند که بی هیچ پرده پوشی و فریب ایدئولوژیکی، آشکارا و صادقانه در سراسر دوره ی قدرت سیریزا نه تنها کمترین عقب نشینی از خواست ها و فرامین تحمیلی و ضد مردمی خود نکرده اند بلکه همانگونه که آنگلا مرکل گفته است تخفیف بدهی ها را ناممکن خوانده و اعلام کرده اند اصولاً « اوضاع هیچ تغییری نکرده است» که نیازی به تغییر استراتژی و تخفیف بدهی و ... باشد.

چپ رادیکال، این جانشین خلف سوسیال دموکراسی، آن اندازه که در ستایش خرده بورژوازی خویش از درخشش های مقطعی مبارزات مقاومت – همچون رای نه ی اخیر – راه به قله های بلند حماسه سرایی و شعر برده است، هیچگاه حاضر – و یا قادر – نبوده و نیست تا بسی کمتر به تلخی یا خونسردانه تن دهد به نگرین در چهره ی تیره و تار واقعیت امروزمین نظم سرمایه. نگرینستنی که به جای بهره گیری از حماسه سرایی و شعر و شعار و ... نیازمند تحلیلی است جدی، تاریخی و ساختاری از سرمایه داری معاصر به عنوان بنیان هرگونه تعیین استراتژی مبارزاتی. یانیس واروفاکیس وزیر سابق اقتصاد دولت سیریزا که به تصور آنکه در مقابل اوامر ترویکا ممکن است پرومته وار جانب مردم یونان را بگیرد و بنابراین به عنوان قربانی رای ناخوشایند مردم یونان علیه خدایان اروپا بلافاصله از جمع وزرای دولت بیرون رانده شد، پیشتر گفته بود: « اگر بنابر این است که ما مارکسیست های سرگردان کنونی تلاش کنیم تا سرمایه داری اروپایی را از دست خویش نجات دهیم، پس بگذار که چنین باشد.» و براستی این چیست مگر کلاسیک ترین شکل بیان توهمات کهن اصلاح سرمایه داری که دیرزمانی است استخوان های آن در معبد سوسیال دموکراسی پوسیده است؟

ماجرای تراژیک یونان و چرخش به راست سیریزا، در عین اینکه شکست هر نوع اصلاح سرمایه داری را بازهم مهری دگر می زند، همچنین لزوم فهم بنیادین نظم موجود و قواعد آن را جهت مقابله و به چالش کشیدن آن یادآور می شود. با توجه به بحران «اضافه انباشت» سرمایه داری انحصاری-مالی معاصر که آن را در چرخه ی باطل «رکود ممتد- مالی گرایی فزونتتر» اسیر ساخته است، درست برخلاف بخشش بدهی های آلمان در ۱۹۵۳ که جهت رونق یافتن صنعت آن کشور امری بود میسر و حتا مطلوب سرمایه داری پس از جنگ جهانی دوم، امروزه این بانک ها و نهادهای مالی اروپایی – به عنوان نوک پیکان سرمایه داری معاصر و محور چرخش سود در آن – حاضر نیست حتا در مقابل رای قاطع مردم یونان یک دلار از سودها، اعتبارات و دریافتی های خویش پا پس بکشد. نه فقط سوسیال دموکراسی و چپ رادیکال – که در بهترین حالت جز پیروزی های گروتسک در انتخابات پارلمانی عبث و بی ثمر کاری از پیش نمی برند –، تجسم سیاسی و اجرایی سرمایه داری معاصر نیز به واسطه فشارها و استلزامات وضعیت کنونی آن، هیچ راهی برای بخشش و تخفیف مجازات مردم یونان پیش روی ندارد. بحران ساختاری سرمایه داری تنها مصلحان

چپ گرای آن را به لجن زار رسوایی و بدنامی پرتاب نمی کند، بلکه رهبران «دموکراتیک» اروپا را نیز در جایگاه بدنام یغماگران، غاصبین و جنایتکارانی چون هیتلر قرار می دهد.

شکست زود هنگام پروژه ی چپ رادیکال و بی رحمی وقیحانه ی ترویکا نه ناشی از خیانت و سست عنصری نمایندگان و احزاب چپ است و نه به علت قساوت قلب و بد طینتی مقامات اروپایی، همانطور که توافق احتمالی سیریزا با ترویکا بر سر بسته پیشنهادی نیز هیچ ربطی به توطئه و تبنانی پشت درهای بسته ندارد. مسئله به وضوح پیش چشمان ما در حال رخ دادن است: فرمانروایی قوانین آهنین نظمی که به آستانه ها و محدود های خویش بیش از هر زمان دیگری نزدیک شده است و برای کمترین انباشت سرمایه و اندک اضافه ی سودی - بی هیچ نقاب ایدئولوژیک و یا پروا و آزر می از افشای خویش - نمایندگان و خادمان، پوزیسیون و اوپوزیسیون، ترویکا و سیریزا و همه و همه را به یکسان و به طرق مختلف در لجن بدنامی و رسوایی فرو می کند و استوار و مصمم ارا به ی خویش را از روی نام و زندگی قربانیانش، از فقرای یونانی و بازنشستگان هوادار سیریزا تا سپیراس و شرکایش عبور می دهد.

سال ها پیش از این و حتا بسی پیش از افول و هزیمت سوسیال دموکراسی، سوسیالیسم انقلابی دریافته و آشکارا اعلام کرده بود که زمانه ی مبارزات تدافعی، دل خوش کردن به «نه» گفتن، تلاش برای اصلاح نظم سرمایه، بزک کردن سرمایه داری با چهره ای انسانی و ... به پایان رسیده است. نه نظم موجود دیگر توان و امکان فراهم ساختن چنین بازی هایی دارد و نه تاریخ موجود این نوع از سیاست ورزی تدافعی کمترین پیشرفتی به سوی - نه سوسیالیسم و نظمی دیگر بلکه - وعده های رفرمیستی خویش را تأیید می کند. عقیم بودن پیشاپیش سیاست های سوسیال دموکراسی - و تکرار این اشتباه از سوی چپ رادیکالی که خود را فاقد هر گونه حافظه تاریخی نشان داده است - بیش از آنکه در خود این جریان و درک نادرست آن از نظم حاکم نهفته باشد، در این حقیقت نهفته است که نظم سرمایه نه صرفاً یک ساختار سیاسی بلکه نظمی است کلی و چندجانبه و یک متابولیسم حیاتی تمام و کمال که مهمترین بخش های حیاتی آن نه در پارلمان و قوه ی مجریه بلکه در حوزه های غیرقابل دسترس و نفوذ اقتصاد و سیاست قرار دارد. قلب تپنده ی اژدها آنجاست، همان جایی که علیرغم بزرگترین پیروزی های انتخاباتی همواره به لطف جدایی ساختاری و بنیادین اقتصاد و سیاست در نظم سرمایه از گزند هر نیروی ضد سرمایه داری رفرمیستی در امان خواهد بود. اگرچه حتا وقتی به خود همین بخش سیاسی نظم موجود نیز نگاه می کنیم که در آن گاهی نیروهای چپ قدرت را کسب می کنند، بازهم برخلاف درس های تجاربی چون کمون پاریس، همواره نیروهایی که در صدد سواری گرفتن از اسب دولت بوده اند و نه در پی شکستن ماشین دولت، سودای شیرین هدایت و مدیریت دولت برای تأمین منافع طبقات فرودست به کابوس کشیده شدن شدید و روزافزون به دنبال مرکب دولتی بدل شده است که ذاتا و ماهیتا سازوکاری است برای وظایفی چون تخفیف تضادهای طبقاتی،

آشتی فرادستان و فرودستان زیر لوای پروژه های ملی، ائتلاف جناح های مختلف بورژوازی و مدیریت بحران های مالی و تهدیدهای علیه انباشت سرمایه و تأمین ضمانت برای کسب سود افزونتر.

در غیاب و منع تفکر و تصور هر قسم استراتژی انقلابی تهاجمی، که با توجه به تجارب دو سده ی اخیر برای به چالش کشیدن بنیادین و واژگونی ساختارهای اساسی ای که در کلیت جهانی سرمایه ریشه دارند، امری است ضروری و درون ماندگار؛ هر نوع مبارزه و - حتا- پیروزی سیاسی چیزی نخواهد بود جز پیش درآمدی بر بازگشت درنده تر و عریان تر سرمایه داری بی ترحم غرق در بحران که بیش از همیشه برای کوچکترین منبع سود و انباشت حریص است و نیازمند سوسیالیزم انقلابی در عوض نجات « ارزش های اروپایی»، « سرمایه داری اروپایی»، « اروپای مردمان و اروپای آزاد» و این قبیل خزعبلات ایدئولوژیک خرده بورژوایی، باید از نه گفتن و دل بستن به گارد دفاعی و این توهم که «هرچه کمتر بخواهیم لاجرم بیشتر شانس دستیابی داریم»، دست بردارد. خصم راستین سرمایه و نیروی نجات بشر و سیاره، چاره ای ندارد جز اینکه « واقع بین» باشد و آن چه «ناممکن» نامیده شده است را «طلب» کند. ایستوان مزاروش قریب دو دهه پیش در اثر کماکان زنده و در خشان خویش - فراسوی سرمایه- به درستی اعلام کرد که در مقابل نظم متابولیکی سرمایه: «هیچ تغییر مؤثری امکان پذیر نیست مگر به شکل سیاست هایی که قادر به هموردی با قدرت خارج از پارلمان سرمایه و شیوه ی عملکرد آن و نیز در قلمروی بازتولید مادی باشد. بنابراین تنها چالشی که می تواند اثر پایدار بر قدرت سرمایه داشته باشد، آن است که بتواند همزمان، هم فعالیت های تولیدی و کلیدی نظام را به عهده گیرد و هم کنترل فرایند تصمیم گیری سیاسی هم تراز با آن را در تمامی حوزه ها به دست بگیرد؛ نه اینکه خود را در محدوده ی بسته ی فعالیت سیاسی قانونی و مصوبات پارلمانی محبوس سازد.» و این تازه آغاز راه استراتژی تهاجمی انقلاب سوسیالیستی است. فریب بزرگ و اطاعت کوچک چپ رادیکال نماهای مختلف پدیده ای واحد اند، فریب تصویری است که توده های دلخوش به این جریان در بسته ی پیشنهادی سیریزا به ترویکا می بینند و اطاعتی نه چندان عجیب و بزرگ آن چیزی است که ترویکا در این بسته رؤیت می کند. آری هر دو رخ داده است، اما تنها در ساحت ایدئولوژیک رئال پولتیک. تصویر واقعی ماجرای چرخش سیریزا نه ایندو روی سکه، که تاریخ طولانی سیکل باطلی که رفرمیسم و چپ رادیکال امروزه بیش از هر زمانی بطلان و پوچی آن را به نمایش در آورده است، بلکه در این حقیقت است که امروزی بسی بیش از همیشه ی تاریخ بشر «هیچ شکلی از بندگی را نمی توان شکست مگر هر شکلی از بندگی شکسته شود.»